

ارتقای ادبیات با سانسور محال است

علی اصغر سیّدآبادی

سردبیر عزیز پژوهشنامه

با سلام و احترام و با تشکر از اینکه امکان بحث و تبادل نظر در موضوعات مختلف را در پژوهشنامه فراهم کرده‌اید، در صورت امکان مطلب زیر را در پاسخ به یادداشت جناب آقای رهگذر در یکی از شماره‌های آتی چاپ کنید.

پاسخ آقای سرشار نویسنده برجسته و گرمی کودکان و نوجوانان به ابهامات و ایرادات اینجانب نسبت به دیدگاه‌هایشان درباره نظارت، در شماره ۲۰ پژوهشنامه باعث خوشحالی‌ام شد؛ نخست به این دلیل که من از آقای سرشار بسیار آموخته‌ام و در سالیانی از زندگی‌ام ایشان حکم استادی‌ام را داشته‌اند و به ایشان ارادت دارم و به هر حال بزرگواری ایشان در توجه به نقد و نظرم باعث خوشحالی است. هر چند که با پاره‌ای از مواضع فکری و سیاسی ایشان موافقتی ندارم. دوم این که بر خلاف نظر آقای رهگذر من نقد را یک پدیده خطی نمی‌دانم، بلکه یک فرایند می‌دانم و ویژگی مهم هر فرایندی بی‌آغازی و بی‌پایانی آن است. نه من و نه آقای رهگذر هیچ کدام در مقام قانونگذار یا داور و قاضی نیستیم که کفایت مذاکرات را اعلام کنیم. در یک بحث علمی - حتی از نوع سیاسی‌اش! - کفایت مذاکراتی وجود ندارد. ما با نقد و نظر خود وارد گفتگویی می‌شویم که تنها دو جزء کوچک آن هستیم و لزوماً تولید فکر تنها توسط ما صورت نمی‌گیرد که توسط ما متوقف شود.

نکته دیگری که لازم است توضیح دهم این است که من با این مقوله نسبت ایدئولوژیک ندارم

و به عنوان یک پدیده صرفاً علمی به آن نگاه می‌کنم و لذا اگر هر جایی حس بکنم دلایل و استدلال‌های یک طرف وزن‌تر و سنگین‌تر است به راحتی می‌توانم در دیدگاهم تجدید نظر کنم و هیچ ارتباطی بین این بحث و مقوله دین و دینداری نمی‌یابم. هنوز معتقدم که هم با وجود سانسور می‌توان تیشه به ریشه دین زد و هم با وجود آزادی بیان می‌توان حرمت دین را نگه داشت و از آن پاسداری کرد.

و انا نکاتی پیرامون پاسخ جناب آقای رهگذر به نظرم می‌رسد که نه تنها از ابهام‌های قبلی‌ام چیزی نمی‌کاهد که بر آن می‌افزاید:

۱- آقای سرشار در مقدمه طولانی یادداشتشان درباره پیام ضمنی نقد اینجانب چنین آورده‌اند: «پیام ضمنی این کار این بود که دوستان تجدید نظرطلب، حتی یک نظر مخالف خود را نیز نمی‌توانند تاب بیاورند، و برتابند؛ این، خیلی بد و خطرناک و نگران کننده است. ضمن آنکه اصلاً با ادعاهای این دوستان در اینجا و آنجا، مبنی بر تسبیح خودکامگی و استبداد و و تک صدایی نمی‌خواند.»

اینجانب با مرور چندبارۀ این جملات تنها می‌توانم به تفاوت دیدگاهم با آقای سرشار درباره مفاهیمی چون نقد، استبداد، خودکامگی و تاب نیاوردن نظر مخالف اشاره کنم. از نظر من استبداد این است که ما حرف خودمان را بزنیم و به دیگران اجازه حرف زدن ندهیم و نقد و استبداد یا هم جمع شدنی نیستند و وقتی نقد وارد شود، استبداد ناچار است دست و پای خود را جمع کند. پیام

صریح کار من این بود و هست که هیچ دیدگاهی به هیچ دلیلی در مقابل نقد مصونیت ندارد، مگر اینکه در مقابل آن تاب آورد و سر بلند بیرون آید و اتفاقاً این نوع کارها رنگ پایان عصر تک صدایی در ادبیات کودک را نیز به صدا درآورده است و نه تنها خطرناک نیست که مبارک است.

به نظر من پژوهشنامه همچنان که نظرات مرا درباره دیدگاه‌های آقای سرشار چاپ کرده است، از نظرات موافق و مخالف در این زمینه و زمینه‌های دیگر نیز استقبال کرده است. اتفاقاً سعه صدر سردبیر پژوهشنامه، آن را به نشریه‌ای چند صدایی و ملّی تبدیل کرده است که هم نام رهگذر را در آن می‌یابیم و هم نام دیگرانی را که مورد انتقاد ایشانند.

۲- من هنوز بین مفاهیمی چون نظارت و سانسور تفاوت قائلم و مینا و اساس این تفاوت را نیز قراردادی ساده می‌دانم حال اگر آقای سرشار قائل به تفاوت بین این دو مفهوم نباشند قطعاً نمی‌توانند بین دو مقوله «نظارت پیش از چاپ (به تعبیر من سانسور) و نظارت پس از آن تفاوت» قائل نشوند. آنجا هم که به برداشت من از صحبت‌هایشان اشاره کرده و مرا متهم به دوری از اخلاق کرده‌اند، در اصل قضیه هیچ تفاوتی نمی‌کند، چرا که مراد ایشان از نظارت همان نظارت پیش از چاپ است. برای من واژه‌ها تفاوتی ندارند و انکار تفاوت این دو واژه متأسفانه به انکار تفاوت این دو مقوله نمی‌انجامد، آقای سرشار می‌توانند برای بیان این دو مقوله هر واژه‌ای را که دوست دارند، وضع یا انتخاب کنند.

۳- هنوز بر خلاف آقای سرشار معتقدم که انگیزه خوانی برای ما امکان ندارد و مرجع حدیث پیامبر(ص) بزرگوار اسلام را نیز آدمی نمی‌دانم. پیامبر فرموده‌اند که «الاعمال بالنیات» اما به من و آقای سرشار اجازه نداده‌اند که براساس اعمال افراد، انگیزه‌های آنها را بخوانیم، بلکه بر عکس

توصیه‌های فراوانی شده است که نسبت به دیگران خوشبین باشیم.

بزرگی می‌گوید: «دین آمده است تا بگوید آدمی خدا نیست.» و جسارتاً با کمی مبالغه، از چنین سخنانی می‌توانیم چنین داعیه‌هایی را استنباط کنیم.

۴- در هیچ جای یادداشت‌م جمهوری اسلامی ایران را با رژیم کمونیستی شوروی مقایسه نکرده‌ام. تازه اگر مقایسه‌ای هم صورت گرفته باشد، فی‌نفسه اشکالی ندارد. برای قضاوت بهتر عین جمله را نقل می‌کنم. من گفته‌ام: «...یعنی بین طرفداران پر و پا قرص ممیزی نیز احتمال دارد افرادی یافت شوند که با دین مخالفت داشته باشند. مثلاً به قول خود ایشان در شوروی سابق ارتباط پدیده ممیزی با دین، ماهوی نیست چرا که هم می‌توان با وجود ممیزی تیشه به ریشه دین زد و هم...» در شگفتم که آقای سرشار از کجای این جمله چنین استنباطی کرده‌اند.

۵- درباره نحوه استعمال واژه «لیبرالیسم» هم در یک بحث علمی انتظار این است واژه گزینی‌ها با دقت علمی صورت گیرد و نباید صورت تحریف شده یک واژه که بیشتر توسط جناحی خاص چون چماقی برای کوبیدن بر سرمخالفان فکری‌شان استعمال می‌شود، مورد استفاده قرار گیرد. در گزینش مثالی هم که در توجیه این واژه گزینی آمده، دقت لازم صورت نگرفته است و تفاوت‌های فرهنگی در داوری درباره پدیده‌های متفاوت نادیده گرفته شده است.

۶- هدایت چه وظیفه وزارت ارشاد باشد و چه نباشد، بار کردن چنین وزنه وزینی بر شانه‌های نحیف قانون امکان‌پذیر نیست و همان طور که قبلاً گفته شد قانون مرز میان جرم و غیرجرم و تخلف و غیرتخلف است و فقط یک نمره ۱۰ قبولی است و کسی با نمره ۱۰ و با دستیابی به حداقل نمره لازم نه هدایت می‌شود و نه متعالی. وزارت ارشاد

این تشخیص لازمه آشنایی با حق و حقوق آدمیان است و موضوع بیش از آنکه ادبی و فرهنگی باشد، حقوقی است.

۹- بنده معتقدم به فرض اجرای صددرصد ضوابط چاپ و نشر کتاب کودک و نوجوان آن هم توسط افرادی مسن و متخصص که دوره کارآموزی شان را اوائل انقلاب در نهادهای دیگر هنری و ادبی کشور گذرانده‌اند و هم اکنون کسی در استادی شان شکی ندارد، باز هم وضعیت ادبیات کودک و نوجوان کشورمان بهتر از این نمی‌شد، چرا که ارتقای ادبیات با سانسور امری محال است. با این همه من به عنوان یکی از مسئولان سابق بخش کتاب کودک و نوجوان وزارت ارشاد از هر نقدی به عملکردم، به شرطی که مطابق با مصوبات - حتی مصوبه‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی - باشد استقبال می‌کنم، چنین نقدهایی همچنین به درد دوستان عزیز می‌آید که هم اکنون در این بخش مشغول خدمتند، خواهد خورد.

۱۰- یکی از دوستان ما و همفکران آقای سرشار در روزنامه کیهان شنبه ۱۱ تیرماه مرقوم فرموده‌اند که:

«جالب اینجاست که تئوریسین جامعه باز و دشمن سرسخت هر گونه نظارت و سانسور یعنی «کارل پوپر» هم طرفدار سانسور برای کودکان است؛ اما طرفداران ایرانی او گویا این بخش از نوشته‌های او را نخوانده‌اند یا فراموش کرده‌اند» ایشان همچنین با یادآوری قوانین فرانسه، آمریکا و حتی هند سانسور را توجیه کرده‌اند.

نکته اینجاست که ایشان و دوستان دیگر از جمله آقای سرشار بین سانسور و نظارت تفاوتی قائل نیستند. ادبیات مباحث پوپر و دیگر اندیشمندان غربی و قوانین آنها با ادبیات ما تفاوت بسیاری دارد. وقتی از قول آنها و از قوانین آنها نکته‌ای را ذکر می‌کنیم ضروری است بلافاصله اشاره کنیم که همه این سخت‌گیری‌ها و توصیه‌ها برای بعد از چاپ کتابهاست و نه قبل از آن و بهتر

می‌تواند با سیاستگذاری‌های لازم، این بخش از وظیفه‌اش را - البته محل بحث و تأمل است - به انجام برساند و با ابزارهای دیگری که در دست دارد، این بار را به دوش کشد و نیازی به تغییر نام وزارتخانه نیست. اگر دوستان فکر می‌کنند این بار را باید بر دوش واحد کتاب کودک و نوجوان آن وزارتخانه بینند، بهتر است چنین اقدامی برای آن واحد صورت گیرد و امکانات و لوازم و پشتوانه‌های قانونی نیز تأمین شود.

۷- معتبرترین و بالاترین معیار داوری در جمهوری اسلامی قانون اساسی است و قانون اساسی، مرجع قانونگذاری را مشخص کرده است. شورای عالی انقلاب فرهنگی مرجع قانونگذاری نیست و مصوبه‌هایش حکم قانون را ندارد. اصل ۲۴ قانون اساسی تفصیل این ماده را به قانون واگذار کرده است و هنوز قانونی در این زمینه به تصویب نرسیده است. اعضای محترم شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز این نکته را مدنظر داشته‌اند که نام «ضوابط چاپ و نشر کتاب» را بر آن مجموعه گذاشته‌اند که هم کاری کرده باشند و هم از پیامدهای حقوقی واژه قانون دوری کرده باشند. لذا این مجموعه نه قانون است و نه آیین‌نامه، چرا که آیین‌نامه نیز باید مستند به قانون باشد. این نکات از بدیهیات علم حقوق است.

۸- درباره اصل تفکیک قوا نیز نکته، بسیار بدیهی است. در بحث‌های آقای سرشار نکته‌ای اساسی مغفول مانده است و آن تفاوت حق و امتیاز و تخصص است. آزادی بیان در کشور ما نه امتیاز است و نه تخصص و لذا جلوگیری از آن به منزله تضییع حق است و باید طی ترتیبات و توجیحات قانونی توسط قوه قضاییه، آن هم پس از وقوع جرم - یعنی انتشار کتاب یا نشریه‌ای که در آن جرم واقع شده است - انجام گیرد. نمی‌توان تشخیص مجرمانه بودن یا نبودن کتابی را به شخصی - به فرض پیر و متخصص - واگذار کرد.

است توصیه‌ای را که برای دیگران داریم، خودمان نیز آویزه گوشمان کنیم.

اینجانب معتقدم هیچ کس در ایران - حداقل براساس آنچه در متون مکتوب خوانده‌ایم، منکر ضرورت نظارت بر کتابهای کودک و نوجوان نیست و دوستان نباید با سوء تعبیر از این واژه بحث خود را پیش ببرند و مدام در ضرورت نظارت سخن بگویند و مخالفان نظارت را محکوم کنند، بلکه باید قبول کنند که نظارت را همه قبول دارند.

به نظر من بحث بسیار بسیار روشن است و آن این است که «نظارت بر کتاب کودک و نوجوان امری ضروری و قانونی است، اما سانسور غیرقانونی است حتی اگر دوستان آن را ضروری تشخیص بدهند».

تا وقتی مبنای بحث‌ها مشخص نباشد و اصل را بر توطئه، کج فهمی و سوءنیت دیگران قرار دهیم راه به جایی نخواهیم برد.

آقای سرشار در متن طولانی‌شان به ابهام‌ها و سؤال‌های اصلی اینجانب پاسخی نداده‌اند و هنوز آن ابهام‌ها به جای خود باقی‌اند. ایشان می‌توانستند به طور صریح درباره این جمله‌شان که فرموده بودند: «اگر نویسنده، شاعر، تصویرگر و ناشر در عرصه کار خود صغیر یا به لحاظ دانش

و اعتقادات دینی دچار مشکل باشند، هدایت آنان نه تنها اشکال ندارد که بسیار هم خوب و مفید و لازم می‌تواند باشد.»

به سؤالهایی از این دست که: «مرجع تشخیص این صغارت، بی‌اعتقادی و بی‌دانشی کیست؟ چه معیارهایی برای سنجش وجود دارد؟ و...» پاسخ دهند و بگویند آیا بین قانون و سیاست تفاوتی قائلند یا نه؟ و آیا واقعاً می‌توان با متن «ضوابط چاپ و نشر کتاب کودک و نوجوان» به هدایت دیگران پرداخت یا نه؟

ایشان همچنین می‌توانند به این نکته اشاره کنند که آیا واقعاً هنوز فرقی بین نظارت پیش و پس از چاپ [به تعبیر ما سانسور و نظارت] نمی‌بینند و هنوز واقعاً نمی‌دانند که هیچ قانونی در این زمینه تصویب نشده است یا نه؟ آیا هنوز قائل به این نکته‌اند که مخالفان نظارت پیش از چاپ آزادی مطلق می‌خواهند و اگر چنین است مستندشان چیست؟

در پایان مجدداً از جناب آقای سرشار و سردبیر پژوهشنامه که زمینه این بحث را فراهم کردند، سپاسگزاری می‌کنم و امیدوارم چنانچه اگر هم این بحث به جدال کشیده است، جدالی از نوع احسن آن بوده باشد.